



13 می 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

## مسأله وحدت "خلق و پرچم" - آغاز گر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی

همیشه نوشته های پرمحتوای جناب محترم انجنیر نجیب الله داوری را میخوانم و از آن فیض می برم، از جمله یکی هم نوشته اخیر ایشان است تحت عنوان "درسوک سی وهفتمین سال سقوط اولین جمهوریت....". در قسمت دوم این مقاله که بتاريخ 29 اپریل 2015 در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده است، جناب شان در آغاز از کوشش جدی شوروی در مورد ایجاد وحدت بین دو جناح حزب دموکراتیک خلق (پرچم و خلق) یاد میکنند که با زمینه سازی یک کودتا به جمهوری شهید داؤد خان پایان داده و بجای آن رژیم دست نشانده را جاگراین سازد. این اتحاد با پا درمیانی بعضی احزاب کمونیستی منطقه و اجمل ختک ظاهراً در سرطان 1356 (11 جولای 1977) بوسیله سفارت شوروی در کابل بین سران هر دو شاخه آن حزب برقرار شد، ولی در شاخه پرچم بین دو شخصیت با نفوذ یعنی ببرک کارمل و میراکبر خیبر بخصوص در مورد راه اندازی کودتا اختلاف نظر ایجاد گردید. خیبر در اواخر حمل 1357 بطور مرموز به قتل رسید و قتل او بهانه برای تدارک مقدمات کودتای 7 ثور شد. آنچه در این نوشته مهم و قابل تبصره میباشد، همانا موضوع «ادغام جناح پرچم با حزب غور خنگ ملی [انقلاب ملی] محمد داؤد خان» است که جناب داوری صاحب به این عبارت آنرا مطرح ساخته اند:

**«در میان اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان [از این به بعد به ح.د.خ.ا خلاصه میشود]، حتی در سطح کمیته مرکزی و بیوروی سیاسی آن کسانی بودند که بیشتر ملی گرا بودند تا شوروی گرا، که از آن جمله می توان از "میرمحمد اکبر خیبر" و "خلیل زمر" نام برد. خلیل زمر چند ماه قبل از کودتای ثور از عضویت کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق برید و طرفداری اش را از دولت و سیستم حکومت محمد داؤد خان اعلان نمود که بعد از کودتای ثور موصوف بنا به همین جرم مدت ده سال را بدون محاکمه در زندان پل چرخ سپری نمود. ولی میراکبر خیبر که یکی از تیوریسن های برجسته و عضو بیوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب بود، خواهان ادغام جناح پرچم با حزب غور خنگ ملی محمد داؤد خان بود تا داؤد خان را در امر بسر رسانیدن پروژه های عمده زیر بنائی که عمدتاً و به صورت کل پروژه های دولتی و ملی بود، یاری رساند.»**

آقای داوری در ادامه می نویسند: «ولی این ایده "خیبر" با امیال جهانگشائی صاحبان کریملن در ماسکو مطابقت نمی کرد. همان بود که میراکبر خیبر بالافاصله از مسئولیت نظامی جناح پرچم برطرف و به جای آن نوراحمد نور یکی دیگر از اعضای برجسته پرچم منحیث مسؤول افسران اردو در جناح پرچم منصوب گردید.»

اکنون به تاسی از متن فوق میخوامم بردو نکته مهم روشنی اندازم: یکی اینکه آیا خیبر و خلیل زمر ملی گرا بودند؟ و دیگر آیا آن دو خواهان "ادغام" جناح پرچم با حزب انقلاب ملی داؤد خان بودند یا چطور؟

به این دو سؤال نمیتوان جواب لازم ارائه کرد، مگر اینکه مختصر در باره چگونگی اختلاف "خلق و پرچم" و بناء لزوم وحدت آنها مطالبی بعرض رسانید:

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

## اختلاف بین "خلق و پرچم" و لزوم وحدت حزب:

خلق و پرچم به حیث دوجناح ح.د.خ.ا پیرو خط مسکو از همان اول شباهت بیک موجود ناقص الخلقه داشتند که در تنه باهم چسبیده ولی سر و پاهای شان از هم جدا بودند. اینکه چرا اتحاد شوروی در سالهای قبل از دهه دموکراسی (مشروطیت) به خلقت همچو موجود ناقص در افغانستان دست یازید، هدفی داشت تا بدانوسیله قشرهای شهری (اغلب دری زبان) را توسط گماشتگان پرچمی و قشرهای روستائی (اغلب پشتو زبان) را توسط گماشتگان خلقی در دام افکار مارکسیستی - لنینیستی اندازد و هر دو را در خدمت اهداف توسعه جویانه خود قرارده، یکی را بوسیله دیگر کنترل کند و در مجموع هر دو را در قبضه اختیار خود نگهدارد. شوروی فکر میکرد که با این تقسیم تاکتیکی میتواند بر نفوذ مفکوری و سیاسی خود در افغانستان به سهولت و سرعت دست یابد، بیخبر از اینکه فکر و ذکر مردم افغانستان با عنعنه و دین شان چنان عجین شده است که هیچ ایدئولوژی بیگانه بخصوص افکار الحادی در آن نفوذ کرده نمیتواند. اگر از این خصلت مردم بگذریم، ایجاد همچو موجود ناقص بذات خود مایه ناکامی شوروی در افغانستان محسوب میشود، زیرا شوروی هیچگاه موفق نشد (ولو با فشار) دوسر و پاهای از هم مجزای خلق و پرچم را با یکدیگر همفکر و همگام سازد. در طول مبارزات سیاسی بیش از دو دهه هیچگاه دو جناح مذکور، با وجودیکه هر دو پیرو خط فکری مسکو و ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم بودند، نتوانستند باهم کنار آیند و کشمکش های دورن حزبی بخصوص رقابت های شخصی رهبران آنها این دو جناح را به دو رقیب و حتی دو دشمن مبدل ساخته بود که در نتیجه آنها نه تنها برای افغانستان، بلکه برای خود و ولی نعمت خود مصیبت دوامدار را تا سرحد نابودی بار آوردند.

ضرورت جدی برای وحدت این دو جناح ح.د.خ.ا وقتی مطرح شد که پس از گذشت اندک مدت از کودتای 26 سرطان 1352 برای مقامات شوروی واضح گردید که رئیس جمهور داؤد خان دیگر آن داؤد خان صدراعظم ده سال قبل در رابطه با سیاست خارجی کشورش نیست. رویداد های سیاسی در آن مقطع زمان بطور محسوس بیانگر یک بازی مغلط و نهایت خطیر بود که بین هر دو جانب جریان داشت. آنچه ظاهراً در دوسال اول جمهوری گذشت، نشانه ای از خواسته های واقعی هر دو طرف نبود. جای شک نیست که داؤد خان به همکاری گماشتگان افغانی شوروی نخست پایه های رژیم جدید را استحکام بخشید و اما به تدریج در صدد تقلیل نقش آنها برآمد و حتی در نظر داشت آنها را از صحنه کاملاً بیرون کند و قدرت را بدست خود و گروپ وفادار خودگیرد. در حالیکه شورویها به این فکر بودند که داؤد خان را به حیث یک شخصیت مؤثر فقط برای یک دوره انتقالی تا آماده شدن شرایط برای گماشتگان خود بر سر اقتدار نگهدارند و این دوره به نظر آنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که داؤد خان برای تطبیق اهداف شوروی در افغانستان و منطقه مفید واقع شود. واضحاً که این دو خواست متضاد روزی در یک نقطه تصادم خواهد کرد و یک انفجار خونین را با رخاورد، چنانکه در روز 7 ثور 1357 این حادثه بوقوع پیوست. تصفیه پرچمیها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در تغییر سیاست خارجی داؤد خان روز بروز فاصله گرفتن از توقعات مسکو را آشکار میساخت.

ایجاد تشنج و تیره ساختن روابط سیاسی افغانستان با دو کشور همسایه ایران و پاکستان یکی از اهداف برجسته ستراتژیک سیاست شوروی در افغانستان بود تا به وسیله آن افغانستان را نخست از نگاه اقتصادی و تدریجاً سیاسی و ایدئولوژیکی وابسته به اتحاد شوروی سازد. مسکو طی بیست سال گذشته اینکار را با موفقیت پیش برد و اما وقتی در اواخر سلطنت و صدارت شفیق روابط با دو همسایه رو به بهبود گذاشت و روسها خطر بیرون شدن افغانستان را از حلقه نفوذ خود احساس کردند، فوری به دست اندرکاران افغانی خود، بزم دستگیر پنجشیری - یکی از نخبگان و بزرگان ح.د.خ.ا «عناصر انقلابی و چپ گرای اردوی جمهوری؟؟» دستور دادند تا با حمایت از داؤد خان برای سرنگونی سلطنت دست بکار شوند.

بعداً وقتی داؤد خان سیاست شفیق را با جدیت بیشتر دنبال کرد و فراتر از بهبود مناسبات با ایران و پاکستان، میلان را بسوی غرب مخصوصاً امریکا و کشورهای اسلامی از جمله عربستان سعودی توسعه داد، سران شوروی بر او مظنون

د پانو شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لمخې په څیر و لولئ

شدند؛ بخصوص رویداد سفر دوم او به مسکو و "پرخاش" سیاسی با بریژنف فضای بی اعتمادی را از عمق به سطح بالا آورد. مسلماً مسکو این پیش آمدها را بار دیگر تخطی از "دوکتورین بریژنف" دانسته و مصمم به عین اقدام شد که در زمان شفیق متوسل به آن گردیده بود، یعنی سرنگونی رژیم جمهوری توسط یک کودتای دیگر و برای این منظور ماموران سفارت شوروی در کابل در اواخر سال 1355 (1976) کوشید تا در قدم اول بین دوجناح رقیب پیرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند. با آنکه آنها میدانستند که اینکار ساده نیست و اختلاف بین این دوجناح عمیقتر از آنچه است که بزودی ترمیم شود، ولی احساس ضرورت مبرم برای تغییر فوری رژیم، سفارت شوروی را در کابل ناگزیر ساخت که بر هر دو طرف خلق و پرچم شدیداً فشار وارد کند تا به منظور آمادگی برای کودتا به اسرع وقت دست بدست هم دهند و همکاری و تفاهم نمایند. در نتیجه این تلاشهای پیگیر بتاریخ 12 سرطان 1356 سران هر دو شاخه حزب پس از جر و بحث های زیاد زیر فشار سفارت شوروی و دیگر احزاب کمونیستی منطقه به وساطت اجمل ختک برای ایجاد وحدت حزب ظاهراً به تفاهم رسیدند.

دستگیر پنجشیری در کتاب "ظهور و زوال حزب ج.د.خ." (جلد دوم - صفحه 51) در باره وحدت حزب چنین مینویسد: «رهبری "حزب انقلاب ملی" و دولت بیروکراتیک سردار محمد داؤد برای اجرای مقاصد ضد دموکراتیک و سیاسی و به منظور ایجاد پایه های اجتماعی سیاسی محکم و تکیه گاه مطمئن سازمانی تشکیلاتی خود، به خیال خام خلق سلاح کردن طبقه جوان کارگر و همه زحمتکشان و یافتن بهانه برای حمله های جداگانه بر فرکسیونهای قبلی ج.د.خ. بود. اما رهبری هر دو فرکسیون "خلق" و "پرچم" که از پالیسی ضد دموکراتیک اسارت آور و نیات شوم سردار محمد داؤد و حلقه رهبری کننده دولت بیروکراتیک قبلاً اطلاع داشته اند، با ارزیابی خیلی به موقع، تحلیل صحیح و دقیق وضع و شرایط داخلی و بین المللی و دورن جنبش راست و چپ، پروسه وحدت خود را با وصف ده سال مبارزه طولانی و شدید علیه یکدیگر، خلاف توقع و اراده محافل حاکمه اشرافی و رهبری "انقلاب ملی" و خلاف پیشبینی و خواست سازمانهای گوناگون راستگرا تسریع نمودند و به اساس مصوبه مورخ 12 سرطان 1356 مطابق 3 جولای 1977 کنفرانس وحدت هر دو فرکسیون قبلی "خلق" و "پرچم"، وحدت خود را با حقوق مساوی به رهبری نورمحمد تره کی، با آهنگ شتابنده تأمین کردند».

پنجشیری پس از توافق دو جناح مبنی بر ایجاد وحدت، از قول نورمحمد تره کی می نویسد: «در حال حاضر ج.د.خ. مخالف رویارویی و اعمال قهریه علیه دولت است، در سال آینده باید سکوت شکسته شود و مطالبات مبرم کارگران کشور در آن تظاهرات مطرح گردد. شعار ج.د.خ. حداقل تا ماه اسد 1357 (ماه شیر) همین شعار قدیمی دفاع از نظام جمهوری و تکامل آن بسود خلق خواهد بود»؛ مگر قتل مرموز میراکبر خیبر در شام 28 حمل 1357 به مثابه "یک تیر و دو فاخته" جریان را از ماه اسد به ماه ثور پیش انداخت.

اگرچه بعضی ها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند و عده دیگر انگیزه قتل را انشعاب در داخل پرچم و مخالفت خیبر با ببرک کارمل و انمود کردند، ولی در هر حال این شایعه که خیبر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال آن به قتل رسیده است، بیشتر مدار اعتبار میباشد.

روز تشییع جنازه خیبر (جمعه 29 حمل 1357) اوضاع در کابل دگرگون شد و وابستگان حزبی و از همه بیشتر تماشاچیان، در یک صف طویل به راه پیمائی و شعار دادن پرداختند و جنازه را با عبور از نقاط مزدحم شهر بردوش کشیده در حوالی بالاحصار به خاک سپردند و سران حزبی به ایراد بیانیه های انقلابی پرداختند که شدت کلام آنها در برابر حکومت قبلاً سابقه نداشت، چنانچه نورمحمد تره کی به مناسبت قتل خیبر اعلام کرد که: «باید از این مرگ و قربانی عظیم به نفع دموکراسی و آزادی استفاده صورت گیرد. حالا وقت آن رسیده است تا ج.د.خ. اقصایان مستبد تاریخ را لجام زند و با شکستن توطئه سکوت و اختناق، فریاد اعتراض توده های مردم را بلند و دشمن را به عقب نشینی آشکار وادار نماید. حزب ما باید برای امتحان جدید و قربانی های تازه آمادگی بگیرد» (پنجشیری...، جلد دوم، صفحه 63)

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لمخکي په څیر و لولۍ

## انگیزه مهم قتل خیبر- "مخالفت با کودتا":

اکنون این سؤال مطرح می‌گردد که چرا خیبر را به قتل رسانیدند و چه انگیزه و بازی دیگر در پشت این قتل نهفته بود؟ اگر به این سؤال مهم جواب مختصر ارائه شود، میتوان آنرا چنین بیان کرد: سفارت شوروی خواست خیبر را نه تنها به حیث عنصر مخالف کودتا از بین بردارد، بلکه مرگ او را درسی برای سرزنش کسانی قرار دهد که از هدایت آنها سرپیچی کند. علاوه بر قتل خیبر سفارت شوروی خواست ایجاد هرج و مرج کند و زمینه تحرک و نا آرامی را در شهر فراهم نماید تا بدانوسیله پلان کودتا را در پرتو این نا آرامی و بی نظمی عمدی توسط گماشتگان خود که به یقین ایجننت های شوروی دقیقاً آنرا طراحی کرده بودند، به پیش ببرد.

در اینجا می‌خواهم توجه را به انگیزه اول و مهم این قتل یعنی "مخالفت خیبر با کودتا" جلب دارم و به جواب این سؤال بپردازم که چرا خیبر با کودتا خاصاً در آن مقطع زمان مخالف بود؟

قبل از آن لازم است تا درباره میراکبر خیبر که یکی از سران نخبه و از آگاهان پرچمی در اندیشه مارکسیزم - لنینیسم بود، مختصر معلومات تقدیم دارم: او در سال 1925 در مربوطات ولایت لوگر در شهرک "پل علم" متولد و در 1947 از حربی پوهنتون فارغ و اما در 1950 به دلیل فعالیت سیاسی زندانی شد و بعد از رهائی از زندان در مربوطات وزارت معارف شامل خدمت گردید. در 1965 به اثر اشتراک در یک برخورد سیاسی در ولایت پکتیا، از کار دولت برکنار و با برگشت به کابل مدیریت مسئول جریده "پرچم" - اورگان نشراتی ح.د.خ.ا شاخه پرچم را عهده دار شد. بعد از آنکه جریده به دلیل نشر مطالب کمونیستی از طرف دولت متوقف گردید، خیبر بطور خصوصی به تدریس اندیشه های مارکس و لنین برای کدرهای حزبی و نوجوانان پرچمی پرداخت و تا اخیر زندگی به آن ادامه داد و بهمین دلیل او به نام "استاد" در بین اعضای حزب شهرت یافت و از احترام خاص بین آنها برخوردار بود.

همان طوریکه رقابت های شخصی در زمینه رهبریت ح.د.خ.ا بین نورمحمد تره کی (رهبر جناح خلق) و ببرک کارمل (رهبر جناح پرچم) از اول تا اخیر موجود بود، بین حفیظ الله امین (شخص بانفوذ و پر قدرت جناح خلق) و میر اکبر خیبر (شخص با نفوذ و صاحب نظر جناح پرچم) همچنان جریان داشت و اما در عین زمان رقابت محسوس در داخل جناح پرچم بین ببرک کارمل و خیبر نیز از نظرها پنهان نبود. بقول پنجشیری (صفحه 52 - جلد دوم) با آنکه وحدت حزب بطورکل در همه مقامهای رهبری کننده حزب واحد بصورت مساوی سهم گرفته بودند، اما «مسئولیت سازمانهای کاملاً سری نظامی خلق را حفیظ الله امین و داکتر شاه ولی و مسئولیت سازمانهای مخفی نظامی پرچم را نور احمد نور و عبدالوکیل به عهده داشت، زیرا این سازمانها بعلت فقدان اعتماد متقابل، وحدت ارگانیکی نیافته بودند»؛ در حالیکه قبل از آن مسئولیت سازمانهای مخفی نظامی پرچم متعلق به میراکبر خیبر بود و در اثر اختلاف نظر در راستای وحدت حزب و نیز به دلیل مخالفت او با کودتا، وی را از این عهده مهم برکنار کردند. اینکار در حقیقت تجرید خیبر از وظیفه مهم رهبری امور نظامی پرچم بود و موجب نفوذ بیشتر حفیظ الله امین در امور سازماندهی مخفی اردو به نفع جناح خلق گردید.

جای تعجب اینست که خلقی ها بطور عموم ببرک کارمل را یک "جنرال زاده" و وابسته به دستگاه دولت چه در زمان سلطنت و چه بعد از آن میدانستند و مدعی بودند که جناح پرچم با داؤد خان نزدیک است و اما پرچمی ها بر حفیظ الله امین مظنون بودند که با محافل حاکمه ارتباط دارد. بهرحال وحدت حزب یک "نمایشنامه" بود که در آن سران دو جناح به هدف رسیدن به قدرت دست های خود را بهم دادند، ولی "کله" های شان همچنان دور از هم بودند. در این راستا خیبر یگانه کسی بود که بر این خصوصیت وحدت حزب به منظور راه اندازی کودتا انتقاد داشت و آنرا به تأسی از ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم که معتقد بود: «نباید هیچ حزب طراز نوین طبقه کارگر ستراتیژی را قربان تکنیک نماید و نباید به مسأله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک ملی انقلابات اجتماعی بهای اندک داده شود».

د پانو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولۍ

خیبر وحدت حزبی را به منظور راه اندازی کودتا و از آن طریق رسیدن به قدرت حاکمه را عدول از این اصل میدانست، چنانچه خلیل زمر- یکی از شگردان وفادار خیبر ضمن یک مصاحبه با خبرنگار بی بی سی (بعدها به شرح مزید این مصاحبه می پردازم) از قول خیبر چنین گفت که: «ح.د.خ.ا، حزب انقلاب اجتماعی است، نه حزب کودتا». او افزود که خیبر از کارل مارکس نقل قول میکرد که: «کودتا یک توطئه است که از طرف یک تعدادی از افراد جوان پیش برده میشود، ما حزب کودتا نیستیم، ما حزب انقلاب اجتماعی هستیم و باید در بین مردم کار کنیم. وقتیکه قوت ما در بین مردم بیشتر شد، این مسلم است که تعداد بیشتری از مردم، از ما حمایت میکنند. لهذا چیزی که در برنامه گفته شده، آنرا باید اجرا کنیم. برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعریف میکند که این حزب، حزب انقلاب اجتماعی است. ما نباید از این برنامه عدول کنیم. کودتا کردن عدول از برنامه های حزب است و عواقب بسیار بدی دارد».

خلیل زمر که خودش نیز به حیث یکی از نخبگان شاخه پرچم به حمایت از خیبر تبارز کرده بود، در باره وحدت حزب در مصاحبه خود چنین تصریح کرد که: «اساساً کسی تمایل چندانی برای وحدت بین دو جناح یا دو شاخه و فراکسیون حزب نداشت و آمادگی لازم برای این کار هم فراهم نبود و بحث اتحاد تنها با دیکته و فشار اتحاد شوروی صورت میگرفت که خودش مقدمه ای بود برای فراهم کردن زمینه برای تصرف قدرت. آمادگی ابتدائی بود، دست های اتحاد شوروی بخصوص از طریق ماموران سفارت اتحاد شوروی در کابل که عملاً بر رهبران حزب فشار می آوردند که باید وحدت را بپذیرند، کاملاً مشهود بود»؛ او در ادامه افزود که: «حتی یکی از اهداف سفر داوود خان به اتحاد شوروی [مورخ 12 اپریل 1977 - نویسنده مقاله] همین بود که با بریژنف حرف بزند که ماموران اتحاد شوروی در کابل از طریق تأمین اتحاد دو شاخه ح.د.خ.ا عملاً در امور داخلی افغانستان مداخله میکنند و شما باید تعداد کارمندان خود را در سفارت کاهش دهید و همین مسئله به بد شدن مناسبات بریژنف و داوود منجر شد». (مصاحبه خلیل زمر با عنایت فانی، بی بی سی، مورخ 29 دسمبر 2009 مطابق 8 جدی 1388)

ببرک کارمل رهبر پرچم زیر فشار سفارت شوروی با وحدت حزب به مقصد راه اندازی کودتا موافقت کرد، در حالیکه خیبر با آن مخالف بود و به همین منظور از شمولیت در کمیته مرکزی و بیروی سیاسی حزب واحد کناره گرفت. اینکار بعد از کنفرانس وحدت حزب مورخ 12 سرطان 1356 موجب مخالفت های شدید در داخل جناح پرچم گردید، طوریکه یک تعداد به حمایت از ببرک کارمل و عده ای دیگر به حمایت از خیبر پرداختند که در اثر آن یک انشعاب جدی در داخل پرچم بوجود آمد.

سلطانعلی کشتمند از اراکین پرچم، با آنکه در جناح ببرک کارمل قرار داشت و عملاً مؤید وحدت حزب و همنا با برنامه کودتا بود، اما بعداً در کتاب خاطرات خود (یادداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، منتشره سال 2003) به نظر خیبر وجه عمومی داد و بزعم "حنای بعد از عید" چنین نوشت: «هدف پرچمها از کار میان ارتش و ارتشیان هرگز توسل به زور و از این طریق رسیدن به قدرت نبود، بلکه هدف سیاسی ایشان را ارتقای آگاهی سیاسی و اجتماعی منسوبین اردو در ردیف بخشها و گروه های دیگر مردم تشکیل میداد» (جلد دوم - صفحه 319). موصوف در جای دیگر با وضاحت تصریح میکند که: «تأمین وحدت دوباره حزب دموکراتیک خلق و افغانستان در جولای 1977 از نگاه رهبری خلقها، اتخاذ آمادگی برای کسب قدرت بوسیله ح.د.خ.ا تلقی میگردید، ولی وحدت حزب در نظر پرچمها برپایه نگرش اصولی استوار بود که هدف آنرا همبستگی نیروهای چپ و دموکراتیک در یک مبارزه دوامدار و به مثابه سنگپایه تشکیل جبهه متحد ملی مشتمل بر کلیه نیروهای ملی دموکراتیک کشور تشکیل میکرد». (جلد دوم - صفحه 321).

سلطانعلی کشتمند برای اینکه بر موضوع شمول پرچم طرفدار ببرک کارمل را در حمایت از راه اندازی کودتا پرده اندازد و مسئولیت کودتا ثور را تنها به دوش شاخه خلق بیندازد، بعداً چنین ادعا کرد که: «رهبری خلقها میخواستند که از وحدت حزبی، بویژه در میان اعضای نظامی هرچه زودتر بهره برداری نمایند، چنانکه از سوی حفیظ الله امین

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ

پیشنهاد گردید که حزب آمادگی برای انجام قیام نظامی را به اعضای حزب در اردو ابلاغ نماید، ولی چنین چیزی از سوی رهبری پرچمیها بدلیل اینکه یک اقدام قبل از وقت، ماجراجویانه و بیباکانه شمرده می شد، رد گردید». موصوف در ادامه تصریح نمود که: «باردیگر در یکی از جلسات دارالانشأ از جانب خلقیها چنین پیشنهاد بعمل آمده بود: در صورتیکه حکومت محمد داؤد علیه ح.د.خ.ا به اقداماتی متوسل گردد، اعضای حزب در ارتش فوراً به پاسخ آن دست به قیام نظامی بزنند. این پیشنهاد نیز از سوی پرچمیها رد گردید، زیرا اقدام به این امر بدون تدارک دقیق قبلی، تحریک آمیز و قمار محض شمرده میشد». (جلد دوم - صفحه 321)

مخالفت با کودتا ، طوریکه کشتمند آنرا وجه عام برای جناح پرچم داده است، حقیقت ندارد، زیرا تعداد زیاد پرچمی ها در رژیم بعد کودتا خود را شریک در قدرت ساختند، تا آنکه بزودی از قدرت خلع شدند. تنها میراکبر خیبر و گروپ معدود هوادارنش به شمول خلیل زمر بودند که مخالفت خود را با وحدت تحمیلی حزب و راه اندازی قبل از وقت کودتا ابراز کردند.  
(ادامه در قسمت دوم)

---

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
يادونه: دليکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ